



آیه هشتاد و هفتم سوره حجر چنین است: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ**. ما به تو هفت مثنی و قرآن عظیم را عطا کرده‌ایم. در تفسیر طبری نزدیک به ۸۳ روایت در تفسیر این آیه نقل شده است.<sup>۱</sup> با آن که از آغاز قرن بیستم، محققان جدید به موضوع «مثنی» توجه بسیار کرده‌اند، هیچ یک از آنان به گونه‌ای جدی این روایات را بررسی نکرده‌اند.<sup>۲</sup> تحلیل این

\* Uri Rubin, "Exegesis and *ḥadīth*: the case of seven *Mathānī*", in *Approaches to the Qur'ān*, ed. Abdul-Kader A. Shareef and G.R. Hawting (London and New York: Routledge, 1993), pp. 141-156.

از میان مقالات متعدد مؤلف حاضر، که غالباً صبغه تاریخی - تفسیری دارند، تاکنون دو مقاله دیگر به همین قلم به فارسی ترجمه شده است. نخست مقاله «أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ... نکاتی در تفسیر نخستین آیات سوره علق»، در پژوهشهای قرآنی، ش ۱۹-۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۸؛ و دوم «رسول پوشانیده: تفسیر کلمات مزمل و مدثر»، در بینات، سال هفتم، ش ۲۷، پاییز ۱۳۷۹.

۱. طبری، تفسیر، ج ۱۴، ص ۳۵-۴۱.

۲. نکاتی درباره مثنی در نوشته‌های ونسینک (در مقاله «مثنی»)، دائرة المعارف اسلام، ویرایش نخست) و

روایات پاره‌ای از جوانب اساسی تفاسیر اسلامی را روشن خواهد کرد.

طبری روایات «سبعاً من المثنائی» را چند دسته می‌کند: (۱) روایاتی که می‌گویند مراد از سبعاً من المثنائی طولانی‌ترین هفت سوره قرآن است. (۲) روایاتی که سبعاً من المثنائی را هفت آیه سوره فاتحه می‌دانند. (۳) روایاتی (در واقع، تنها یک روایت) دایر بر این که مراد از سبعاً من المثنائی هفت بخش قرآن است. (۴) روایاتی که می‌گویند کل قرآن مثنائی است.

طبری سپس نظر خود را چنین بیان می‌کند که دسته دوم (روایات سوره فاتحه) موثوق‌ترین و معتمدترین روایاتند، زیرا برخی از این روایات اسناد متصل به پیامبر دارند. وی در بیان رأی خود درباره این آیه، تفسیری ارائه می‌کند که در واقع معجونی از چند روایت اساساً متفاوت است. در نظر او، اصطلاح مثنائی برای مجموع قرآن به کار رفته است. مفرد آن، مثناة است و قرآن کریم را به دلیل توالی آیات یا تکرار مضامینش مثنائی خوانده‌اند. وی چنین می‌اندیشد که سبعاً من المثنائی به معنای هفت آیه از مثنائی – یعنی هفت آیه از کل قرآن – است. در آخر، طبری روایات دیگری را ذکر می‌کند مبنی بر این که عبارت «والقرآن العظیم» به بقیه قرآن اشاره دارد که (علاوه بر فاتحه) به پیامبر اعطا شده است.

چنانچه بخواهیم صرفاً به دسته‌بندی و نتیجه‌گیری طبری اعتماد کنیم، احتمالاً ابعاد مهمی در این روایات را فرو می‌گذاریم. در صفحات آینده، روایاتی را که طبری جمع کرده

→

پارت (در تفسیر و واژه‌نامه قرآن، ص ۲۷۹-۲۸۰) آمده است. ونسینگ و پارت به روایت‌های طبری اشاره می‌کنند، اما هیچ تحلیلی از آنها ارائه نمی‌دهند. جای تأسف است که در ویرایش دوم دائرة المعارف اسلام، مقاله‌ای مستقل درباره مثنائی تألیف نشده است و خواننده را به مقاله «قرآن» تألیف ولج ارجاع می‌دهند که در آن جا نیز موضوع مثنائی به نحو بسیار مختصری بررسی شده است. آراء و نظرات تفسیری مسلمانان اصلاً مورد بحث قرار نگرفته و تنها به این نظریه شایع و مقبول [غربی] اشاره شده است که مثنائی هفتگانه، هفت داستان عذاب است (درباره این نظریه پاورقی شماره ۷۴ مقاله حاضر را ببینید). با این همه، در مقاله «قرآن» تألیف ولج نکته جالب و مفیدی از این قرار مطرح شده است: صرف نظر از این که مفرد و ریشه مثنائی چیست، این کلمه باید از واژه عربی «ثنی» به معنای دو برابر / تکرار کردن متأثر شده باشد (ولج، ص ۴۰۲ و ۴۲۴). در باب مشنای عبری به عنوان یکی از ریشه‌های احتمالی واژه مثنائی، جالب است بدانیم که برخی روایات اسلامی مثنائی را به معنای هر کتابی غیر از «کتاب الله» می‌گیرند. [این همان معنای عبری واژه مشنادر فرهنگ یهود است. بنگرید به واژگان دخیل در قرآن مجید، آرتور جفری، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۳۷۲. مترجم] گفته‌اند که یکی از علائم آخرالساعة این است که مردم به خواندن این مثنائی غیر الهی می‌پردازند. بنگرید به ابن ابی شیبیه، ج ۱۵، شماره ۱۹۳۹۵؛ و مقایسه کنید با سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۰ به بعد.

است، دسته بندی خواهیم کرد و رهیافت‌های تفسیری این روایات را که تاکنون مفعول مانده است مورد اشاره و تحلیل قرار خواهیم داد.

عبارت **سبعاً من المثنی والقرآن العظیم** از نظر نحوی متمم یا مفعول دوم فعل **آتیناک** است. مشکل اصلی در تفسیر آیه این است که این مفعول دوم دارای دو جزء است: ۱- **سبعاً من المثنی**، ۲- **القرآن العظیم**. اساس بحث تفسیری در این آیه چگونگی ارتباط این دو جزء است. روایات مورد نقل طبری کلاً بر دو دسته‌اند: الف - روایاتی که این دو جزء را اسامی دو امر اعطا شده به پیامبر می‌دانند؛ ب - روایاتی که این هر دو جزء را اسامی مختلف یک چیز می‌دانند. دسته الف بیانگر «رهیافت دو مفعول» اند و دسته ب «رهیافت یک مفعول» را نشان می‌دهند.

## ◆ رهیافت دو مفعول

در بیان این رهیافت، مناسب است نخست روایت هشتاد و دوم در تفسیر طبری (بنا به شماره گذاری مؤلف مقاله) را از نظر بگذرانیم. برای این روایت نیز همچون بقیه روایات، اسنادی ذکر می‌کنند که از اوایل قرن دوم هجری جلوتر نمی‌رود. سند روایت به عبدالله بن ابی نجیح مکی (متوفای ۱۳۱ق) می‌رسد که او از مجاهد بن جبر (متوفای ۱۰۴ق) نقل می‌کند. مجاهد می‌گوید که عبارت «والقرآن العظیم» بدین معناست که بقیه قرآن را همراه با هفت مثنی به پیامبر عطا کرده‌اند (یعنی سائر القرآن مع السبع من المثنی). این سخن «سبعاً من المثنی» را پاره‌ای از کل قرآن قرار می‌دهد و معنای آیه چنین می‌شود که بخشی از قرآن - موسوم به سبع المثنی - را همراه با بقیه قرآن به پیامبر عطا کرده‌اند.<sup>۱</sup> رهیافت دو مفعولی علاوه بر این در مجاز القرآن تألیف ابو عبیده (متوفای ۲۱۰) نیز آمده است. وی می‌گوید که عبارت «والقرآن العظیم» به علت مفعول بودنش به معنای «و آتیناک سائر القرآن» است.<sup>۲</sup>

تعیین دقیق این دو امری که بنا بر این دیدگاه به حضرت محمد (ص) داده شده، یکی از بحث انگیزترین موضوعات در میان مفسران سده‌های نخست بوده است. دسته‌ای از روایات منقول در تفسیر طبری برآنند که مفعول اول (سبعاً من المثنی) هفت آیه سورة فاتحه

۱. نیز بنگرید به مجاهد، تفسیر، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. ابو عبیده، مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳۵۵.

است، و مفعول دوم بقیه سوره قرآن. این مدعا که مراد از «سبعاً من المثانی» هفت آیه سوره فاتحه است،<sup>۱</sup> نخستین بار در دو روایت، که هر دو منقول از مجاهدند، آمده است. روایت نخست (شماره ۵۷) به نقل از ابن ابی نجیح مکی است و روایت دوم (شماره ۵۸) را لیث بن ابی سلیمان کوفی (متوفای ۱۴۳) نقل می‌کند. ابن ابی نجیح همچنین روایتی مشابه (شماره ۶۲) را به نقل از عطاء بن ابی رباح مکی (متوفای ۱۱۴) گزارش کرده است.

این عقیده که مراد از عبارت «سبعاً من المثانی» سوره فاتحه (یا همان امّ الكتاب) است، بسیار رایج است. در تفسیر طبری روایات متعددی به نقل از راویانی مختلف که در حوالی سال ۱۰۰ هجری می‌زیسته‌اند، در بیان این رأی گزارش شده است.<sup>۲</sup> همچنین از صحابه مشهور پیامبر،<sup>۳</sup> کسانی چون ابن عباس بنا به گزارش سعید بن جبیر کوفی (متوفای ۹۵ هجری) اقوالی با همین مضمون در تفسیر این آیه گفته‌اند. روایات سعید بن جبیر (شماره‌های ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۶۱) را ابن جریر مکی (متوفای ۱۵۰ هجری) نقل کرده است.<sup>۴</sup> برخی از این نقل‌ها به واسطه علاء بن عبدالرحمان (متوفای ۱۳۰ هجری)<sup>۵</sup> و بقیه آنها از طریق سعید بن مقبری (متوفای ۱۲۳ یا ۱۲۵ هجری)<sup>۶</sup> است. روایت ابوهریره، به دلیل انتساب مستقیمش به پیامبر، به برخی از جوامع حدیثی اهل سنت نیز راه یافته است.<sup>۷</sup>

۱. فراء (معانی القرآن، ج ۲، ص ۹۱) می‌گوید که علمای مدینه و عراق سوره فاتحه را دارای هفت آیه می‌دانند. علمای مدینه صراط‌الذین انعمت علیهم را یک آیه مستقل (آیه ششم) می‌شمارند و علمای عراق بسمله را آیه نخست می‌دانند. نیز بنگرید به شافعی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۲-۶۳.
۲. روایت شماره ۴۴: یحیی بن یعمر بصری (متوفای ۱۲۹ هجری) و ابوفاخته کوفی (متوفای ۱۲۰ هجری)؛ شماره ۵۱: ابراهیم نخعی کوفی (متوفای ۹۶ هجری)؛ شماره‌های ۵۲ و ۵۵: عبدالله بن عبید بن عمیر مکی (متوفای ۱۱۳ هجری)؛ شماره ۵۳: ابو مُلَیکه؛ شماره ۵۴: شهر بن حوشب عراقی - شامی (متوفای ۱۱۱-۱۱۲ هجری).
۳. روایت شماره ۴۶: ابی بن کعب؛ شماره‌های ۳۱ و ۳۲: عمر؛ شماره‌های ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶ و ۴۵: علی؛ شماره‌های ۳۷، ۳۸ و ۳۹: ابن مسعود.
۴. روایتی از ابن جبیر (شماره ۴۹) از طریق سفیان ثوری کوفی (متوفای ۱۶۱ هجری) نیز در دست است که در آن ذکری از ابن عباس نیامده است.
۵. روایت‌های شماره ۷۱ و ۷۷.
۶. روایت‌های شماره ۷۵، ۷۶ و ۷۸.
۷. نمونه را بنگرید به ترمذی، تحفه، ج ۸، ص ۵۵۲؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ابوداود، سنن، ج ۱، ص ۳۶۶. نقل دیگری وجود دارد که در آن ابی بن کعب در نقش یکی از صحابه پیامبر، سخن پیامبر را برای ابوهریره نقل می‌کند. بنگرید به ترمذی، تحفه، ج ۸، ص ۵۵۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۱۱۴.

مفسران سده نخست کوشیده‌اند به شیوه خاص خود، ریشه واژه مثنی را در اطلاقش بر آیات سوره فاتحه روشن کنند. روایات منقول از حسن بصری (متوفای ۱۱۰) و قتاده (متوفای ۱۱۸)<sup>۲</sup> در تفسیر طبری می‌گویند وجه تسمیه آیات سوره فاتحه به مثنی این است که این آیات در هر نماز دو بار (ثَنّی) قرائت می‌شوند.<sup>۳</sup> روایتی دیگر از ابن عباس، به نقل از ابن جبیر (شماره ۶۱) می‌گوید که خداوند سوره فاتحه را تنها به حضرت محمد(ص) داده و از دیگر پیامبران استثنا کرده است (استثناها). دامنه چنین توضیحات ریشه‌شناختی در آثار تفسیری دوره‌های بعد به نحو چشمگیری افزایش یافته است. فی المثل خازن در لباب التأویل خود توانسته هفت توجیه در علت تسمیه سوره فاتحه به مثنی برشمارد.<sup>۴</sup>

با این همه، همان چهره‌هایی که ناقلان اصلی روایات دال بر مثنی بودن سوره فاتحه‌اند، در اسناد روایاتی حضور دارند که رأیی متفاوت ابراز می‌کنند، دایر بر این که مراد از مثنی، هفت سوره بلند ابتدای قرآن (السَّبع الطَّوَالِ الْأَوَّل) است؛<sup>۵</sup> در این صورت، منظور از مفعول دوم (والقرآن العظیم) که به پیامبر عطا شده است، بقیه سوره‌های قرآن و از جمله سوره فاتحه می‌شود. مثلاً ابن ابی نجیح مکی که پیش‌تر روایتی از او به نقل از استادش مجاهد - مبنی بر مثنی بودن سوره فاتحه - آوردیم، از همو این مضمون را نقل می‌کند که مثنی، همان هفت سوره بلند نخست هستند.<sup>۶</sup> همین عقیده را برخی از شاگردان مجاهد، یعنی لیث بن ابی سلیم (متوفای ۱۴۳ هجری)،<sup>۷</sup> ابویشر بصری (متوفای ۱۲۵ هجری)<sup>۸</sup> و قیس نامی (شماره‌های ۲۳ و ۲۶) از او نقل کرده‌اند. در برخی نقل‌ها از طریق منصور بن معتمر کوفی (متوفای ۱۳۲

۱. روایت شماره ۵۶.

۲. روایت‌های شماره ۵۹ و ۶۰.

۳. نیز مقایسه کنید با ابن قتیبه، تفسیر غریب القرآن، ص ۳۵.

۴. خازن، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۴، ص ۶۰. نیز بنگرید به سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.

۵. اقوال مختلفی در تعیین این هفت سوره گفته‌اند. همه متفق القول‌اند که شش سوره اول، سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام و اعراف‌اند. سوره هفتم را انفال، توبه، مجموع انفال و توبه، یونس و عده‌ای هم سوره کهف دانسته‌اند. فی المثل بنگرید به ابوعبیده، مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳۳۵؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۲۰۸؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۵؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۷۸.

۶. طبری، تفسیر طبری، روایت‌های شماره ۲۴، ۲۵، ۲۷؛ مجاهد، تفسیر، ج ۱، ص ۳۴۳.

۷. روایت شماره ۲۲.

۸. روایت شماره ۱۳.

هجری)، مجاهد نام ابن عباس را به عنوان منبع این تفسیر ذکر می‌کند (شماره‌های ۳ و ۴). سعید بن جبیر کوفی هم که نامش در شمار راویان یکی بودن مثنایی و سوره فاتحه گذشت، از جمله کسانی است که به این رأی، یعنی مثنایی بودن هفت سوره نخست قرآن معتقد است. در واقع شمار روایاتی که ابن جبیر در تأیید رأی اول (مثنایی بودن سوره فاتحه) نقل می‌کند بیشتر از روایاتی است که در بیان رأی دوم (مثنایی بودن هفت سوره بلند نخست قرآن) گزارش می‌کند.<sup>۱</sup> سند هشت روایت از روایات دسته دوم به ابن عباس باز می‌گردد.<sup>۲</sup>

پاره‌ای از روایات ابن جبیر نیز برای این تفسیر از مثنایی که نام سوره‌های بلند قرآن است مبنایی ریشه‌شناختی به دست می‌دهند و می‌گویند وجه این تسمیه آن است که برخی موضوعات دوبار (ثَنَّتِي) در این سوره‌ها تکرار شده است. آن موضوعات تکرار شده عبارتند از: فرائض و حدود؛<sup>۳</sup> احکام و فرائض؛<sup>۴</sup> قضاء و قصص؛<sup>۵</sup> امثال و اخبار و عبرت‌ها.<sup>۶</sup> دسته دیگری از روایات ابن جبیر بر این نکته تأکید می‌ورزند که به حضرت محمد (ص) هفت سوره بلند عطا شده، حال آن که موسی (ع) تنها شش<sup>۷</sup> یا دو<sup>۸</sup> سوره دریافت کرده است. فحوای این روایات آن است که این هفت سوره بلند را از آن رو مثنایی نامیده‌اند که خداوند آنها را تنها به حضرت محمد (ص) عطا کرده و بدو اختصاص داده است (سَتَّاهَا لِمُحَمَّدٍ)؛ اما این نکته به صراحت در این روایات نیامده است.

از میان باقی روایاتی که طبری در تفسیر خود آورده است، یک روایت منسوب به ضحاک (متوفای ۱۰۲ تا ۱۰۶ هجری) است که عبید بن سلیمان کوفی آن را نقل می‌کند، و دو روایت

۱. طبری، تفسیر طبری، روایت‌های شماره ۲۱-۵ و ۲۹-۲۸.

۲. روایت‌های شماره ۵، ۶، ۸، ۱۸ تا ۲۱ و ۲۸. شاگردان ابن جبیر که روایت‌های دایر بر هفت سوره بلند نخست قرآن را نقل می‌کنند عبارتند از: مسلم الباطن کوفی (شماره‌های ۸۶، ۱۷ و ۲۱)؛ ابویشر بصری (متوفای ۱۲۵ هجری) (شماره‌های ۹-۱۱، ۱۳، ۱۵ و ۱۶)؛ خوات بن جبیر (شماره‌های ۱۲ و ۲۹)؛ عبدالله بن عثمان مکی (متوفای ۱۳۲ هجری) (شماره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۸)؛ ابواسحاق السیعی کوفی (متوفای ۱۲۶ یا ۱۲۹ هجری) (شماره ۲۰)؛ جعفر نامی (شماره ۱۴) و ولید بن عزیر (شماره ۵).

۳. روایت‌های شماره ۱۰ و ۱۱.

۴. روایت شماره ۱۴.

۵. روایت شماره ۱۶.

۶. روایت شماره ۲۸.

۷. روایت‌های شماره ۶، ۷ و ۲۹. نیز بنگرید به ابوداود، سنن، ج ۱، ص ۳۳۷.

۸. روایت شماره ۵.

نیز به صحابه پیامبر<sup>۱</sup> باز می‌گردد.

این که عالمان مسلمان آغاز سده دوم هجری به روایات هر دو دیدگاه [هفت آیه سوره حمد و هفت سوره بلند نخست قرآن] اعتماد کرده‌اند، نشان می‌دهد که این دو رأی را متعارض نمی‌دانسته‌اند. با این همه، از این که سرانجام یک روایت نبوی در تأیید دیدگاه مربوط به هفت آیه سوره حمد رواج و تداول یافته است ظاهراً چنین بر می‌آید که ترجیح و گزینش مفسران در کار بوده است. افزون بر این، دقت در ترتیب زمانی [نزول قرآن] همین دیدگاه مربوط به سوره حمد را تأیید می‌کند؛ آن چنان که ضحاک برای ما نقل می‌کند، ابوالعالیه بصری (متوفی در میانه سال‌های ۹۰ تا ۱۱۱ هجری) دیدگاه مربوط به هفت سوره بلند قرآن را به این دلیل مردود می‌شمرد که اساساً آیه سبع المثانی در سوره مکی نحل واقع است و این سوره بسی پیش‌تر از نزول هفت سوره بلند قرآن (که همگی مدنی‌اند) نازل شده است.<sup>۲</sup>

از آن جا که روایاتی از امام جعفر صادق و امام محمدباقر در تأیید دیدگاه سوره حمد نقل شده<sup>۳</sup> می‌توان استنباط کرد که در نظر مفسران شیعی نیز همین دیدگاه مقبول و مرجح بوده است. برخی نیز کوشیده‌اند که میان این دو دیدگاه جمع کنند. در یکی از وجوه منقول از روایات ابن جبیر- ابن عباس که سیوطی<sup>۴</sup> آورده است، چنین اظهار می‌شود که سبع المثانی همان سوره فاتحه است و آن هفت سوره بلند (نیز) از آنها هستند (... و السَّبْعُ الطُّوَالُ مِنْهُنَّ). تفاسیر متأخر در بیان «رہیافت دو مفعول» وجه دیگری آورده‌اند: سبع المثانی همان حوامیم هفتگانه‌اند.<sup>۵</sup> بنابراین وجه، به پیامبر الف) هفت سوره خم دار، ب) بقیه سوره‌های قرآن اعطا شده است. این تفسیر که هیچ‌گونه اسناد روایی ندارد و به نوعی افکار و اندیشه‌های متأخر می‌نماید، از یک مزیت برخوردار است: شمار سوره‌هایی که با «خم»

۱. یکی از طریق محمد بن سیرین (متوفای ۱۱۰ هجری) از ابن مسعود منقول است و دیگری به واسطه غیر مستقیم سعید بن جریری بصری (متوفای ۱۴۴ هجری) از ابن عمر منقول است.
۲. طبری، تفسیر طبری، روایت شماره ۴۸؛ مقایسه کنید با روایت شماره ۴۷. نیز برای بحثی راجع به مشکل ترتیب زمانی بنگرید به فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۵.
۳. بنگرید به طبرسی، ج ۱۴، ص ۴۲. اما بنابر تفسیری با گرایش خاص شیعی، سبع المثانی عبارت از هفت امام شیعی‌اند؛ در این باره بنگرید به جی. وُزُبرو، مطالعات قرآنی، ص ۲۴۵ (به نقل از تفسیر قمی).
۴. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۵. روایت از ابن مردویه است.
۵. زمخشری، ج ۲، ص ۳۹۷؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ آلوسی، ج ۱۴، ص ۷۸.

شروع می‌شوند (سوره‌های چهلم تا چهل و ششم) هفت تاست. با این همه، این که «مثنایی» عنوان سوره «حوامیم» است هیچ دلیل و مبنای ریشه‌شناختی ندارد.

تمامی تفاسیری که اصطلاح مثنایی را نامی برای هفت سوره یا هفت آیه می‌دانند، بر این دیدگاه مبتنی هستند که «مِنْ» در «سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي» من بیانی است؛ یعنی مثنایی معادل و بیانی از سبعاً است. این بدان معناست که سبعاً من المثنایی معادل با السبع المثنایی است. اما واژه «مثنایی» در آیه‌ای دیگر همراه با «کتاب» به کار رفته است: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي** (زمر، ۲۳) و این دو واژه اسامی و عناوینی عام هستند برای مجموعه آیات الهی که در آن زمان هنوز در حال نزول بر پیامبر بوده و نزولش کامل نشده بوده است. چنین معنای عامی برای واژه مثنایی در برخی اشعار کهن منسوب به حسان بن ثابت<sup>۱</sup> و صفیه<sup>۲</sup> دختر عبدالمطلب نیز آمده است. در واقع، طبری خود در تفسیرش بر آیه مورد بحث، روایاتی با همین مضمون می‌آورد. جالب این است که نام برخی از این راویان، در سند روایات پیشین نیز که سبعاً من المثنایی را سوره فاتحه یا هفت سوره بلند قرآن می‌دانستند آمده است. مثلاً بنا به نقل حسین بن عبدالرحمان (متوفای ۱۳۶ هجری)، ابومالک کوفی در تفسیر این آیه، به هفت سوره بلند قرآن اشاره دارد (روایت شماره ۶۷)، و در عین حال، تمام قرآن را مثنایی می‌داند (روایات شماره ۶۵ و ۶۶). ابن جریر مکی (متوفای ۱۵۰ هجری) از مجاهد – که در نقل روایات مربوط به سوره فاتحه و هفت سوره بلند قرآن چهره شاخصی است (پیش‌تر را بنگرید) – نقل می‌کند که وی تمام قرآن را مثنی و تکرار شده می‌دانسته است: **الْقُرْآنُ كُلُّهُ يُثْنِي** (روایت شماره ۶۸ طبری). ضحاک که نظریه هفت سوره بلند را تأیید می‌کند (سطور قبل را بنگرید)، بنا بر روایت شماره ۷۰ طبری، با همان اسناد این رأی را ابراز می‌کند که تمام قرآن مثنایی است، چرا که هر یک از قصص قرآن چندین بار تکرار شده است. این روایت به آیه ۲۳ سوره زمر نیز اشارتی دارد که در آن جا تمامی قرآن مثنایی نامیده شده است.<sup>۳</sup>

در منابع متأخر توجیه و تبیین‌های لغوی بیشتری برای مثنایی نامیدن قرآن یافت می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. حسان بن ثابت، ج ۱، ص ۴۴۷ (شماره ۲۷۴).

۲. قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۵.

۳. نیز بنگرید به ابن قتیبه، غریب، ص ۳۵.

۴. فی المثل این که قرآن دو بار نازل شده است: نخست معنایش و سپس به صورت لفظی؛ یا این توجیه که



در نظر ابومالک، مجاهد و ضحاک، گویا مِنْ [در سَبْعاً مِنَ المثنائی] بیانیه نیست، بلکه بعضیه است، یعنی بر بخشی از یک کل دلالت دارد. بر این اساس، عبارت سَبْعاً مِنَ المثنائی به معنای هفت (سوره یا آیه) از مجموع مثنائی – که همان کل قرآن است – می‌باشد.<sup>۱</sup> این برداشت را، در واقع مجاهد در یکی از روایاتش (شماره ۲۴) که هفت سوره بلند قرآن را مثنائی می‌خواند به روشنی ابراز کرده است. در این نقل آمده است که عبارت سَبْعاً مِنَ المثنائی یعنی (سَبْعاً) من القرآن. همین نگرش در روایت شماره ۶۱ طبری به چشم می‌خورد. در بخش نخست آن، ابن جریج مکی (متوفای ۱۵۰ هجری) از سعید بن جبیر نقل می‌کند که مثنائی هفت گانه، سوره فاتحه است و وجه تسمیه آن این است که خداوند این سوره را تنها به محمد اعطا کرده است (استثناها لله لمحمد) (سطور پیشین را ببینید). آن‌گاه در نیمه دوم روایت، ابن جریج از عطاء بن ابی رباح مکی (متوفای ۱۱۴ هجری) چنین نقل می‌کند که مراد از «سبعاً»، هفت آیه سوره فاتحه، اما مثنائی خود قرآن است. این تفسیر که مقاتل<sup>۲</sup> (متوفای ۱۵۰ هجری) و ابو عبیده<sup>۳</sup> (متوفای ۲۱۰ هجری) نیز آن را بازگو کرده‌اند، چنین می‌انگارد که سَبْعاً مِنَ المثنائی هفت آیه از مجموعه تمام قرآن است.

## ◆ رهیافت یک مفعول

روایاتی که در تفسیر طبری این رهیافت را بیان می‌کنند، نسبت به روایات رهیافت قبلی در اقلیت‌اند. نخست به سراغ روایت شماره ۱۳ می‌رویم. بنا به نقل هشیم بن بشیر (متوفای ۸۳ هجری)، ابوبشر بصری (متوفای ۱۲۵ هجری) درباره معنای سَبْعاً مِنَ المثنائی دو رأی مختلف بیان می‌دارد: الف – رأی سعید بن جبیر و مجاهد مبنی بر این که، هفت مثنائی، هفت

→

قرآن در مقایسه با کتب آسمانی پیشین ثانوی است و به قصص موجود در آن کتاب‌ها اشاراتی دارد (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۵۱؛ زرکشی، ج ۱، ص ۲۸۰؛ مطالب بیشتر را در لسان العرب وقاموس لُیْن، ذیل واژه ثنی ببینید). به عقیده زمخشری، قرآن را از آن رو مثنائی می‌خوانند که شامل حمد و ثنای الهی است و از این جهت تمام کتاب‌های آسمانی خداوند مثنائی هستند.

۱. برای نکات بیشتر درباره عمل مِنْ بنگرید به زمخشری، ج ۲، ص ۳۹۷؛ طبرسی، ج ۱۴، ص ۴۲؛ فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۱۰؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲. مقاتل، ج ۱، ص ۱۹۸ب.

۳. ابو عبیده، مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳۵۴. نیز بنگرید به فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹، ۲۱۰.

سوره بلند قرآن‌اند (پیش‌تر را ببینید). ب - رأی یک منبع بی‌نام و نشان دایر بر این که هفت مثنائی عبارت از قرآن عظیم است: وَيُقَالُ هُنَّ الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ. این رأی دوم، رهیافت یک مفعولی را ابراز می‌کند: «القرآن العظیم» صرفاً نام دیگر همان مفعولی است که «سبعاً من المثنائی» خوانده شده است. این دیدگاه مخالف با رهیافت دو مفعولی است که بنا بر آن، عبارت «القرآن العظیم» به آن بخش از قرآن اشاره دارد که مشمول عبارت «سبعاً من المثنائی» نمی‌شود.

مفسران متأخر همچون بغوی (متوفای ۵۱۰ هجری)، زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)، فخر رازی (متوفای ۶۰۶ هجری)، قرطبی (متوفای ۶۷۱ هجری) و دیگران نیز ارجاعات و اشاراتی به این رهیافت دارند. زمخشری بنابر این رهیافت، مفهوم آیه را به روشن‌ترین وجه صورت بندی می‌کند: ... فَالْمَعْنَى وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ مَا يُقَالُ لَهُ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ. ما به تو چیزی عطا کردیم که سبع المثنائی و قرآن عظیم نام دارد.<sup>۱</sup>

مفسران نیک آگاه بوده‌اند که در این آیه اصطلاحاً «عطف الشی علی نفسه» صورت گرفته است. لذا چنین توضیح می‌دهند که عبارت «والقرآن العظیم» در این آیه، افزوده‌ای ستایش‌آمیز است که آن را متفاوت از «سبعاً من المثنائی» می‌سازد؛ بنابراین عطف این دو جایز است.<sup>۲</sup> یک تبیین دیگر می‌انگارد که در عبارت والقرآن العظیم، ضمیری مقدر است و در واقع چنین بوده است: و هی القرآن العظیم.<sup>۳</sup> سرانجام تبیینی کمتر رایج چنین می‌گوید که واو در «والقرآن» واو مُقَحَّمه (زاید و اضافه شده) است و از اجزای سازنده جمله نیست؛ گویا گفته شده است: ما به تو مثنائی هفتگانه، همان قرآن عظیم را عطا کردیم.<sup>۴</sup>

تعیین این مفعول واحد که به دو نام «مثنائی هفتگانه» و «قرآن عظیم» خوانده شده، خود دوباره مسئله‌ای بوده است که مفسران نخستین برای آن انواع راه‌ها پیشنهاد کرده‌اند. برخی روایات در تفسیر طبری می‌گویند که منظور سوره فاتحه است. لازماً این رأی این است

۱. زمخشری، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲. ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۴، ص ۴۱۶: تُسَبِّحُ الشَّيْءُ عَلَى نَفْسِهِ لَمَّا زَادَ عَلَيْهِ مَعْنَى الْمَدْحِ وَالْتِنَاءِ... فَلَمَّا دَخَلَتْهُ زِيَادَةٌ أَشْبَهَ مَا يُغَايِرُ الْأَوَّلَ فَيُعْطَفُ عَلَيْهِ.

۳. همان، ص ۴۱۵... و يكون في الكلام إضماراً تقديره وهي القرآن العظیم.

۴. قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۵. مقایسه کنید با ابوحیان، ج ۵، ص ۴۶۶، که با این رأی مخالفت می‌کند؛ و تفصیل بیشتر را در فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۱ بنگرید.

که علاوه بر السبع المثانی، یکی دیگر از نام‌های سوره فاتحه، القرآن العظیم باشد.<sup>۱</sup> این رأی، اساس برخی از روایات نبوی در تفسیر طبری را تشکیل می‌دهد. روایت شماره ۸۱ را حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب مدنی از طریق یک صحابی به نام ابوسعید بن معلی (متوفای ۴-۷۳ هجری) نقل می‌کند. در این روایت آمده است که پیامبر درباره سوره فاتحه به ابوسعید گفت: آن همان مثنای هفتگانه و قرآن عظیم است که به من عطا کرده‌اند (هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيْتُ). بخاری در صحیح خود مشابه این روایت را با اندک تفاوتی در سلسله سندی که به حفص بن عاصم می‌رسد، نقل کرده است.<sup>۲</sup> اما از این مشهورتر، روایاتی نبوی است که دو صحابی، یعنی ابوهریره و ابی بن کعب در سلسله سند آنها قرار دارند. در سه روایت (شماره‌های ۷۳، ۷۴ و ۸۰) علاء بن عبدالرحمان (متوفای ۱۳۰ هجری)، موکل عروة بن زبیر، از طریق پدرش و فردی دیگر سخن حضرت محمد (ص) به ابی بن کعب را به این مضمون نقل می‌کند که سوره فاتحه سبع المثانی و قرآن عظیم است. در دو تا از این روایات<sup>۳</sup> ابوهریره بر این جمله گواهی می‌دهد. در دو روایت دیگر (شماره‌های ۷۲ و ۷۹)، سعید المقبوری مدنی (متوفای ۵-۱۲۳) و روح بن قاسم (متوفای ۱۴۱ هجری) از طریق پدرش از ابوهریره همین جمله نبوی را نقل می‌کنند. در یکی از این دو روایت (شماره ۷۹) ابی بن کعب به کلی فراموش شده است.<sup>۴</sup>

در این دسته از روایات، عبارت سبعا من المثانی عموماً به معنای السبع المثانی گرفته می‌شود که نشان می‌دهد من در این جا بیانیه، و مثنای نام هفت آیه سوره فاتحه است. اما همچنان که در بخش پیشین (رهیافت دو مفعولی) دیدیم، مثنای را همچنین می‌توان نام کل قرآن گرفت. در آن حالت، من بعضیه می‌شود. این ظاهراً نگرشی است که در تفسیر دیگری از مثنای به سوره فاتحه بنابر رهیافت یک مفعولی آمده است. این نگرش در روایتی با اسناد بسیار متداول از عطیه بن سعد (متوفای ۱۱۱ هجری) ارائه شده است. سند روایت (شماره

۱. فی المثل قرطبی معتقد است که سوره فاتحه را القرآن العظیم می‌نامند، چرا که این سوره مشتمل است بر تمام اصول اسلام (قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۵؛ همچنین مقایسه کنید با همان، ج ۱، ص ۱۱۲).  
 ۲. بخاری، ج ۶، ص ۲۰، ۱۰۲، ۲۳۱. همچنین بنگرید به ابوداود، ج ۱، ص ۳۳۶.  
 ۳. شماره‌های ۷۴ و ۸۰ نیز بنگرید به ترمذی، تحفه، ج ۸، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۵۷.  
 ۴. درباره این روایت همچنین نگاه کنید به بخاری، ج ۶، ص ۱۰۲؛ احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۸.

(۴۲) به ابن عباس می‌رسد<sup>۱</sup> و در آن آمده است: سبعاً (من المثنائی) الحمد لله رب العالمین و قرآن عظیم است.<sup>۲</sup> روشن است که این تفسیر بنا بر رهیافت یک مفعولی است، چه تعبیر القرآن العظیم به مثابه نام دیگری برای سوره فاتحه آمده است. واژه مثنائی ظاهراً به عنوان نامی برای کل قرآن به کار رفته است. این امر به وضوح در روایت دیگری (شماره ۷۰) با اسناد آل ابن سعد بیان شده است: المثنائی ما تُثنی مِنَ الْقُرْآنِ. این روایت به آیه ۲۳ سوره زمر نیز — که در آن تمام قرآن مثنائی نامیده شده است — اشاره دارد. بنابراین تفسیر، آیه ۷۸ سوره حجر را چنین باید ترجمه کرد: ما به تو چیزی بخشیده‌ایم که هفت (آیه) از مثنائی یا القرآن العظیم نام دارد؛ یعنی ما به تو سوره فاتحه را بخشیده‌ایم.

تفسیر مثنائی به سوره فاتحه بنا بر رهیافت یک مفعولی، که در آن من بعضیه، و مثنائی عنوانی برای تمام قرآن است، پیش‌تر در تفسیر ابو عبیده (متوفای ۲۱۰ هجری) و بنابر یک اختلاف قرائت — وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ — آمده است.<sup>۳</sup> ابو عبیده توضیح می‌دهد که بنابراین قرائت معنای آیه این است که به پیامبر اکرم، هفت آیه از مثنائی و از قرآن عظیم عطا کرده‌اند.

در رهیافت یک مفعولی، تفسیر دیگری، اما کاملاً متفاوت وجود دارد که مطابق آن مثنائی باز هم عنوان کل قرآن گرفته شده است، اما مِنْ هَمِچنان بیانیه می‌ماند. به عبارت دیگر، سَبْعاً مِنَ الْمَثْنَائِيْ به معنای السبع المثنائی است و این خود نامی است برای کل قرآن. این تفسیر در روایت شماره ۶۴ طبری دیده می‌شود و توسط راویان جزیره نقل شده است: حُصَيْفِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (متوفای ۸-۱۳۷ هجری) که موکل عثمان یا معاویه<sup>۴</sup> بوده است، آن را از زیاد بن ابی مریم روایت می‌کند. تفسیر زیاد از مثنائی هفتگانه از این قرار است: ما به تو هفت جزء عطا کردیم: امر کن (مُرْ)، نهی کن (أَنْهَ)، بشارت ده (بَشِّرْ)، انذار کن (أَنْذِرْ)، مثل بزَن (اضرب الامثال)، نعمات خداوند را بشمار (أَعْدُدِ النِّعْمَةَ)؛ اخبار گذشتگان را در قرآن بخوان (أَتْلُ أَنْبَاءَ

۱. درباره این اسناد بنگرید به سزگین، تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۳۰-۳۱.

۲. در بخش دوم روایت آمده است که این نیز گفته می‌شود که مثنائی هفتگانه، هفت سوره بلندند که مؤن نام دارند: و يقال هُنَّ السَّبْعُ الطُّوَالُ وَ هُنَّ الْمُثُونُ. [روشن است که مؤلف مقاله در ترجمه این بخش از روایت اشتباه کرده است. مترجم]

۳. ابو عبیده، مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳۵۵.

۴. مقایسه کنید با ابن سعد، ج ۷، ص ۴۸۲.

القرآن).<sup>۱</sup> در این تفسیر، هفت جزء، یکجا بر روی هم به معنای معرف قرآنند. اینها از هفت وجه یا مضمون مختلف پیام‌های آیات قرآن حکایت می‌کنند.<sup>۲</sup> ظاهراً اندیشه ریشه‌شناختی در ورای این تفسیر این است که اجزای هفتگانه مضامین قرآن در همه‌جای قرآن تکرار می‌شوند، لذا نامشان مثانی است.

در تفاسیر متأخر، یک رأی تفسیری دیگر وجود دارد که آن نیز به همین سان مثانی هفتگانه را بر روی هم معادل با قرآن می‌انگارد. بغوی احتمالاً با تکیه بر نظر ثعلبی (متوفای ۴۲۷ هجری) می‌گوید: قرآن را از آن رو مثانی خوانده‌اند که به کرات اخبار و قصه‌ها در آن بیان شده است، و بنابراین، مراد از هفت، «اسباع» [جمع سُبُع: یک هفتم] قرآن است.<sup>۳</sup> زمخشری نیز با اشاره به «اسباع» می‌گوید: می‌گویند: هفت مثانی عبارت از هفت صحیفه است و اینها «اسباع»‌اند.<sup>۴</sup> فخر رازی به اجمال اشاره می‌کند که گفته شده که هفت مثانی به معنای هفت سُبُع قرآن است.<sup>۵</sup> آلوسی می‌گوید: می‌گویند: مثانی هفتگانه، هفت صحیفه از صحیفی است که بر انبیا نازل شده است؛ این بدان معناست که حضرت محمد (ص) مضمون و محتوای این هفت صحیفه را — هر چند به صورت کلمه به کلمه — دریافت کرده است. اینها اسبَاع‌اند.<sup>۶</sup>

اسباع (جمع سُبُع) را غالباً هفت پاره، جزء، یا بخش از قرآن می‌دانند که هر کسی تلاوت می‌کند.<sup>۷</sup> بر این اساس، معنای آیه، فی المثل به تعبیر بَغْوِی، چنین می‌شود: ما

۱. مطابق نقل سیوطی در الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۵، نسخه صحیح همین است. در چاپ بولاق از تفسیر طبری آمده است: وَآتَيْنَاكَ نَبَأَ الْقُرْآنِ، که نادرست می‌نماید. نیز مقایسه کنید با قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۵: وَأَنْبَاءَ الْقُرْآنِ؛ آلوسی، ج ۱۴، ص ۷۸: وَأَخْبَارَ الْأُمَّمِ.

۲. برای فهرستی کما بیش متفاوت از انواع علوم قرآنی بنگرید به فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹.

۳. بغوی، ج ۴، ص ۶۰.

۴. زمخشری، ج ۲، ص ۳۹۷. نیز بنگرید به بغوی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۵. فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹.

۶. آلوسی، ج ۱۴، ص ۷۸.

۷. قاموس لُیْن، ذیل ماده «سبع». در روایتی راجع به فرستادن هیئت نمایندگی تقیف نزد پیامبر، آمده است که صحابه پیامبر عادت داشتند قرآن را در هفت حزب (جمع: احزاب) بخوانند که آخرین آن حزب‌ها، سَوْر مفصل بود. بنگرید به طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱ و ج ۱۷، ص ۴۲: مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷۲؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۳؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۳۹. [در میان تقسیمات قرآن به سوره، آیه، جزء، حزب،

به توهفت بخش قرآن را عطا کردیم و اینها قرآن عظیم‌اند.<sup>۱</sup> از آن جا که اَسْبَاعِ قرآن را با صُحُفِ هفتگانه پیامبران گذشته مطابق و منطبق می‌دانند، می‌توان توجیهی ریشه‌شناختی برای این تفسیر فرض کرد: اَسْبَاعِ قرآن نسبت به آن صحف در مرتبه دوم‌اند؛ از این رو مثنائی نام دارند.<sup>۲</sup>

### ◆ قدیم‌ترین تفسیر

تاریخ گذاری روایات معمولاً بر پایه اسناد آنها انجام می‌گیرد. با این حال، در مورد روایات فوق‌الذکر که از طبری نقل شد، به نظر می‌رسد یگانه فرض مسلم این است که تمام این روایات در میانه سال‌های ۱۰۰ تا ۱۵۰ هجری رواج یافته‌اند. این امر ظاهراً بر تمامی روایاتی که طبری گردآورده است صدق می‌کند. اما این نکته که هیچ یک از روایات مذکور را نمی‌توان پیش از سال ۱۰۰ هجری تاریخ گذاری کرد، بدین معنا نیست که آراء و اندیشه‌های موجود در آنها، پیش از سال ۱۰۰ هجری رایج نبوده‌اند. فقدان شواهد و مدارک، دلیل بر عدم وجود نیست. به دیگر سخن، تاریخ و اسناد روایات را باید جدا از تاریخ آرای تفسیری [موجود در آنها] بررسی کرد.

تاریخ آرای تفسیری بیان شده در روایات را باید با تکیه بر معنا و مفاد خود آن آراء و در چهارچوب بافت آن فراز از قرآن که مشتمل بر آیه مورد بحث است بررسی کرد. غرض از این بررسی آن است که — بر اساس ملاحظات پیشگفته — آن رأی و تفسیری را بیابیم که بتوانیم ثابت کنیم کهن‌تر از بقیه است. آن گاه، باید تبیین معقول و موجهی از پیدایش آرای تفسیری متأخر از آن ارائه دهیم.

با نگاهی به قدیم‌ترین روایات مربوط به تفسیر سبع المثنائی، می‌توان در قدم اول برخی را بدون درنگ کنار گذاشت، مانند: تفسیر مثنائی به هفت سوره بلند قرآن و یا تفسیر آن به سوره حوامیم. چنین تفاسیری از مثنائی که مثنائی هفتگانه را هفت سوره خاص از قرآن می‌شمارند،

→

رکوع، تقسیمی به نام «منزل» وجود دارد که بر اساس آن کل قرآن به هفت منزل یا هفت سُبُع تقسیم می‌شود.

[مترجم]

۱. بغوی، ج ۴، ص ۶۰:.... و هی القرآن العظیم.

۲. مقایسه کنید با پاورقی بلند شماره ۳۶.

مبتنی بر وجود ترتیب ثابتی از تمام سوره‌های قرآنند؛ حال آن که صورت و پیدایش کامل این امر تنها پس از جمع و تدوین تمام آیات قرآنی نازل شده ممکن است. تفسیر مثنائی به آیات سوره فاتحه را نیز می‌توان بی‌هیچ مشکلی کنار گذاشت، چرا که تقسیم سوره به هفت آیه، بیشتر مصنوعی (تصنعی) است؛ بگذریم از این که عموماً شماره گذاری دقیق آیات قرآنی نسبت به خود متن قرآن تبعی و ثانوی است. با این وصف، دو تفسیر از نوع رهیافت یک مفعولی برای ما باقی می‌ماند: نخست وجوه هفتگانه پیام‌های قرآن و دیگری اسباع. این دو، تنها تفاسیری هستند که ظاهراً مستقل از هرگونه تقسیم ثانوی و متأخر در آیات قرآنند. در این جا واژه مثنائی به جای نام کل قرآن به کار رفته و مِنْ نیز بیانیه است، نه بعضیه. بدین سان، نه فقط مثنائی، بلکه سبعاً من المثنائی نیز نامی است برای کل قرآن.

این تفسیر با آیه ۲۳ سوره زمر و نیز دیگر عبارات قرآنی که از «اعطا» یا «دادن» آیات الهی به پیامبران مختلف سخن می‌گویند مطابق است. این عبارات قرآنی هیچ گاه به نام معین یک کتاب و حیانی اشاره نمی‌کنند، بلکه همواره به عناوینی عام همچون کتاب، ذکر، حکمت، زبور، انجیل و مانند آن اشاره دارند.<sup>۱</sup> عبارت سبعاً من المثنائی نیز به نظر می‌رسد که اشاره‌ای عام به آیات و حیانی خداوند است؛ همان امری که در دو تفسیر پیشین یعنی اسباع و وجوه هفتگانه پیام‌های قرآن مورد تأکید است. حال باید پرسید که عدد هفت [سبعاً] چیست؟ آیا منظور، هفت موضوع دائماً مکرر در قرآن است یا مضامین مکرر در صحف هفتگانه پیامبران پیشین؟ ظاهراً عدد هفت در اصل هیچ گونه ارزش عددی نداشته، بلکه بیشتر نماد کثرت و فراوانی بوده است. لورنس کُنراد این گونه کاربرد نمادین عدد هفت را در دیگر آیات قرآن نشان داده است<sup>۲</sup> و آیه مورد بحث ما از این جهت استثنا به شمار نمی‌آید.

چنانچه عدد هفت را در این آیه (حجر، ۸۷) نماد کثرت و فراوانی بدانیم، ارتباط سیاقی بسیار خوبی با آیه بعد (حجر، ۸۸) پیدا می‌کند. در واقع از پیامبر می‌خواهند که بدانچه به او داده شده است راضی و خشنود باشد. [معنای آیات چنین می‌شود:] ما به تو مثنائی فراوان و قرآن عظیم عطا کردیم؛ پس به آنچه گروه‌هایی از ایشان را بدان بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز. مثنائی و قرآن دو نام‌اند برای آیات و حیانی مکرری که حضرت محمد(ص) می‌باید

۱. مثلاً در آیات بقره، ۵۳؛ نساء، ۵۴؛ اسراء، ۵۵؛ لقمان، ۱۲؛ طه، ۹۹؛ مائده، ۴۶.

2. Lawrence I. Conrad, "Seven and the tasb7", *JESHO*, 31, 1988. pp. 45ff.

بدانها خوشنود باشد. در واقع، مفسران مسلمان از سیاق کلی آیه مورد بحث آگاه بوده‌اند. فی المثل، زمخشری به صراحت بیان می‌کند که در این آیه خداوند به رسولش می‌گوید که او را خیری عظیم و با شکوه یعنی قرآن عطا کرده‌است؛ لذا پیامبر باید بدان راضی و خوشنود باشد. زمخشری علاوه بر این، روایت «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» (کسی که به قرآن خوشنود و متغنی نباشد از ما نیست) را نقل می‌کند.<sup>۱</sup> در واقع، طبری نقل می‌کند که سفیان بن عیینه (متوفای ۱۹۶ هجری) در تفسیر این آیات در سوره حجر این حدیث را می‌خواند. سفیان همچنین توضیح می‌داد که خداوند به رسولش امر کرده است که مال را رها کند و به قرآن راضی و خوشنود باشد.<sup>۲</sup>

با آن که ادبا و دانشمندان مسلمان زبان عربی کاربرد نمادین عدد هفت را نیک می‌شناخته‌اند،<sup>۳</sup> اما حتی یکی روایت تفسیری این معنا را بیان نمی‌کند. با وجود این، یک روایت غیر تفسیری به این شرح در دست است: عبدالله بن عمرو بن العاص (متوفای ۶۳-۶۷ هجری) می‌گوید که روزی عمر از صحابه پیامبر درباره [تعیین زمان] لیلۃ القدر پرسید. ابن عباس گفت پروردگار ما عدد هفت را دوست می‌دارد (مرادش این بود که لیلۃ القدر شب بیست و هفتم رمضان است. مؤلف). آن گاه این آیه را قرائت کرد: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي**.<sup>۴</sup> این روایت چنین می‌انگارد که مثنائی صرفاً از آن رو هفت تا هستند که خداوند این

۱. زمخشری، ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸. برای این حدیث همچنین بنگرید به ابن حبان، ج ۱، ص ۳۲۶ به بعد. با این همه، بنابراین تفسیر دیگر از این حدیث، *يَتَغَنَّيْ* به معنای قرائت قرآن با صدای بلند است. فی المثل بنگرید به مسائل احمد، روایت اسحاق بن ابراهیم بن هانی، تحقیق ز. الشاوش، بیروت، ۱۴۱۰ هجری، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۷.

۲. طبری، تفسیر، ج ۱۴، ص ۴۲. برای شرح و بحث در باره این حدیث بنگرید به فتح الباری، ج ۹، ص ۶۰ به بعد. واحدی هم در اسباب النزول، ص ۱۵۹ روایتی نقل می‌کند که همین معنا و سیاق را تداعی می‌کند، لیکن خود آن روایت مؤید تفسیری است که مثنائی را سوره حمد می‌داند. روایت چنین است که روزی هفت قافله از بنی قریظه و بنی النضیر به مدینه وارد شدند. کاروانها انباشته از پارچه و عطر و جواهرات و ماهی بودند. مسلمانان آرزو کردند که کاش این امتعه از آن ایشان بود. و خداوند بدین سبب آیه *سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي* را نازل کرد و گفت: من به شما هفت آیه عطا کرده‌ام که از این هفت کاروان بهتر است. بنابر نقل دیگری از این روایت (حلبی، ج ۱، ص ۲۴۶) این هفت کاروان متعلق به ابوجهل بوده است.

۳. مثلاً بنگرید به لسان العرب، ذیل ماده «سبع».

۴. بخاری، تاریخ، ج ۳، ص ۱۱۹ (شماره ۳۹۹). دکتر لورنس گنراد توجه مرا به این روایت جلب کرد. او خود در یکی از مخطوطات کتابخانه لیدن (Warner، شماره ۴۷۴) دیده بود که سیوطی این روایت را از بخاری نقل



عدد را دوست می‌دارد؛ یعنی این عدد ثَماد و سمبل است. در روایتی دیگر راجع به لیلۃ القدر، عِکرمه (متوفای ۱۰۵ هجری) از ابن عباس نقل می‌کند که لیلۃ القدر باید شب بیست و هفتم رمضان باشد، زیرا خداوند انسان را در هفت مرحله و غذای او را هفت نوع خلق کرده، نماز جمعه را هفت روز یکبار قرار داده، آسمان‌ها را هفتگانه، زمین‌ها را هفت تا و مثنی را نیز هفت تا خلق کرده است.<sup>۱</sup>

با این همه، به آسانی می‌توان ترکیب خاصّ آیه محل بحث را - که در آن سبعاً من المثنی در کنار القرآن العظیم به کار رفته است - به گونه‌ای فهمید که سبعاً من المثنی تنها به قسمتی خاص از قرآن اشاره دارد و در مقابل، القرآن العظیم بیانگر تمام قرآن است. شاهدی در دست است که در همان سده نخست، مثنی به قسمتی معین از قرآن اطلاق می‌شده است. جریر شاعر (متوفای ۱۱۴ هجری) فَرَزْدَق را به خاطر غفلتش از خواندن مَفْصَل و مثنی ملامت می‌کند.<sup>۲</sup> روشن نیست که جریر به کدام دو بخش از قرآن اشاره دارد، اما در نظر دانشمندان اسلامی، معمولاً مَفْصَل به سوره‌های کوتاه قرآن اطلاق می‌شود.<sup>۳</sup> مثنی غالباً عنوان سوره‌های طه تا شعراء (سوره‌های بیستم تا بیست و ششم) است<sup>۴</sup> که این سوره‌ها از سَوْر طَوَال و مَثُون (سوره‌هایی با کما بیش یکصد آیه) کوتاه‌ترند و از سَوْر مَفْصَل بلندتر. می‌گویند وجه تسمیه سَوْر مَثُون آن است که این سوره‌ها از نظر طول، پس از سَوْر مَثُون در مرتبه دوم‌اند.<sup>۵</sup>

گروه سَوْر مَثُونی در حدیثی نبوی ذکر شده‌اند. این حدیث فهرستی از تقسیمات قرآنی را

→

کرده است. وی در نامه‌ای به من خاطر نشان می‌کند که «سبع» را در این روایت دشوار می‌توان به معنایی جز ثَماد کثرت گرفت.

۱. واحدی، الوسیط بین المقبوض والبسیط، مخطوطات بخش شرق‌شناسی کتابخانه بریتانیا، شماره ۸۲۴۹، برگه ۳۴۲ الف.

۲. بنگرید به جریر، دیوان، بیت ۵۶۷۱۳؛ قرطبی، ج ۱۰، ص ۵۵.

۳. برای فهرستی از سوره‌های مفصل مقایسه کنید با فتح الباری، ج ۲، ص ۲۰۷ به بعد؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۳-۶۴؛ با این همه، ذکر این نکته لازم است که اصطلاح مفصل بر خود قرآن به طور کامل نیز اطلاق می‌شود. مثلاً بنگرید به فتح الباری، ج ۲، ص ۲۰۸. نیز بنگرید به طبری، ج ۸، ص ۷؛ فخر رازی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ قرطبی، ج ۷، ص ۷۰؛ سیوطی، الذر المنثور، ج ۳، ص ۴۰ (ذیل آیه ۱۱۴ سوره انعام).

۴. فی المثل بنگرید به سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۴؛ لسان العرب، ذیل واژه «ثنی».

۵. فی المثل بنگرید به ابن قتیبه، غریب، ص ۳۵؛ طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۳۵؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۳.

چنین عرضه می‌کند: سَور طُوال، مئون، مثنی [و مفصَّل]؛ که هر یک از این گروه سوره‌ها در عوض بخشی از تورات و انجیل به حضرت محمد(ص) عطا شده است. این روایت به سوره‌های مفصَّل نیز به عنوان بخشی از قرآن که معادل و نظیری در تورات و انجیل ندارند اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

سرانجام، گروه سوره‌های مثنی با تعبیر قرآنی «سبعاً من المثنی» پیوند خوردند. بنابراین تفسیری که فخررازی ارائه می‌دهد،<sup>۲</sup> مثنی هفتگانه [سبعاً من المثنی] سوره‌هایی هستند که از سَور طُوال (بلندترین سوره‌ها) و سَور مئون (سوره‌هایی با حدود یکصد آیه) کوتاه‌تر و از سَور مفصَّل بلندترند. فخررازی همچنین اظهار نظر واحدی (متوفای ۴۶۸ هجری) را ذکر می‌کند دایر بر این که علت نامگذاری این سوره‌ها به مثنی، همان وجهی است که هفت سوره بلند ابتدای قرآن را مثنی خوانده‌اند. به نظر می‌رسد که در این تفسیر باز هم عدد هفت یک نماد و سمبل (برای کثرت) است. همچنان‌که پیش‌تر دیدیم، شمار سوره‌هایی که در گروه مثنی قرار می‌گیرند، بیش از هفت است؛ لذا هرگونه پیوندی میان این سوره‌ها و عبارت «سبعاً من المثنی» می‌باید بر مبنای نمادین [از عدد هفت] استوار گردد.

با این همه، مفسران مسلمان نمی‌توانسته‌اند همه جا «سبعاً من المثنی» را صرفاً یک نماد بینگارند. ایشان همواره تمایل داشته‌اند به هر عبارت انتزاعی قرآن، معنایی انضمامی و عینی ببخشند. تفاسیر و نظریات مختلفی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، نشان می‌دهد

۱. فی المثل بنگرید به روایتی نبوی از ابوقلابه بصری (متوفای ۱۰۴ هجری)، روایت نبوی از ابن مسعود از طریق مسیب بن رافع کوفی (متوفای ۱۰۵ هجری)، و روایت نبوی دیگری از واثله بن أسقا شامی (متوفای ۵ - ۸۳ هجری) از طریق ابو ملیح بصری (متوفای ۱۱۲ هجری) در طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۳۴. نیز بنگرید به طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۲، شماره‌های ۱۸۶ و ۱۸۷؛ ج ۸، شماره‌های ۸۰۰۳ و ۸۰۰۴؛ سیوطی، الذرّ المنثور، ج ۶، ص ۱۰۱؛ سیوطی، خصائص، ج ۳، ص ۱۶۶؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۵۶ و ۶۲-۶۳. روایتی از ابن عباس نیز در دست است که در آن علاوه بر این چهار گروه، سَور حوامیم نیز گروه جداگانه‌ای هستند. بنگرید به سیوطی، خصائص، ج ۳، ص ۲۳۹ (روایت ابونعیم از ابن عباس). برای روایات دیگر بنگرید به سیوطی، الذرّ المنثور، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۶؛ وانزبرو، مطالعات قرآنی، ص ۴۹. آن روایت نبوی را تفاسیر متأخر از طبری به نقل از ثوبان صحابی آورده‌اند. بنگرید به بغوی، ج ۶، ص ۶۰ (از ثعلبی)؛ فخررازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹؛ خازن، ج ۲، ص ۶۰.

۲. فخررازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹.

که مفسران برای ارائه معنایی عینی و عددی [نه نمادین] برای عدد هفت از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

در پایان می‌توان گفت، آن رأی تفسیری که قدیم‌ترین نظر تفسیری انگاشته شده، در تفسیر طبری، کم‌ترین تعداد روایات را به خود اختصاص داده است. در واقع، تفسیر مثنایی به وجوه هفتگانه پیام قرآن، تنها در یک روایت آمده و نظریهٔ اَسْبَاع اصلاً در هیچ روایتی ذکر نشده است. به علاوه، سند آن یک روایت دربارهٔ وجوه هفتگانهٔ پیام قرآن، بسیار ضعیف است و به شخصی از اوایل قرن دوم هجری متوقف می‌ماند. این امر با نظریهٔ جوزف شاخت در باب رشد رو به عقب و وارونهٔ اسناد روایات موافق می‌افتد؛ بدین معنا که چنین اسناد ناقص و ابتری احتمالاً از نظر زمانی مقدم بر اسناد بسیاری از روایات نبوی است.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، با آن که به عقیدهٔ من در تاریخ‌گذاری آراء و نظریات تفسیری، اسنادها را نمی‌توان نقطهٔ عزیمت گرفت، مع‌ذک این اسنادها می‌توانند تاریخ‌گذاری نسبی در آرای تفسیری مختلف قرآن را تأیید کنند.<sup>۳</sup>

## ◆ منابع

- آلوسی، روح المعانی، افسس بیروت، بی‌تا.  
 ابن ابی شیبّه، عبدالله بن محمد، المصنّف فی الاحادیث والاثار، بمبئی، ۱۹۶۷.  
 ابن جوزی، عبدالرحمان، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، ۱۹۸۴.  
 ابن حبان، محمد بن احمد البستی. الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ترتیب علاء الدین الفارسی، تحقیق شعیب الأرنؤوط، بیروت، ۱۹۸۸.  
 ابن سعد، محمد. کتاب الطبقات، بیروت، ۱۹۶۰.

۱. کوششی دیگر از این دست، نظر برخی دانشمندان جدید است که مثنایی هفتگانه را به معنای هفت قصهٔ عذاب می‌دانند (فی المثل در مقالهٔ «قرآن» تألیف ولج در ویرایش دوم دائرة المعارف اسلام). [این نظریه سابقه‌ای در میان مسلمانان ندارد، بلکه آن را نخستین بار، اِشپرنگر (Sprenger) در کتاب زندگی و تعالیم محمد (*Das Leben und die Lehre des Mohammad*)، ج ۱، ص ۴۶۲ و هورویس (Horovitz) در کتاب پژوهش‌هایی در قرآن (*Koranische Untersuchungen*)، ص ۲۸۲۶ مطرح کرده‌اند. مترجم].

۲. شاخت، ص ۱۶۳ به بعد.

۳. از آقای دکتر لورنس کنراد به خاطر یادآوری‌ها و نکاتی که بر دستنویس اولیه این مقاله نگاشت سپاسگزارم.

- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، نجف، ١٩٥٦.
- ابن قتيبه، تفسير غريب القرآن، تحقيق احمد صقر، بيروت، ١٩٧٨.
- ابن منظور، لسان العرب، قاهره، بى تا.
- ابوحيان، البحر المحيط، قاهره، ١٣٢٨ هـ / ١٩١٠.
- ابوداود، سنن، قاهره، ١٩٥٢.
- ابوعبيده، مجاز القرآن، تحقيق فؤاد سزكين، قاهره، ١٩٦٢.
- احمد بن حنبل، المسند، قاهره، ١٣١٣ هـ / ١٨٩٥؛ افسست بيروت، بى تا.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، الصحيح، قاهره، ١٩٥٨.
- بغوى، الحسين بن مسعود، معالم التنزيل، بر حاشية خازن، لباب التنزيل، قاهره، ١٣٨١ هـ / ١٩٦١.
- بيضاوى، انوار التنزيل و اسرار التأويل، قاهره، ١٩٥٥.
- پارت ← Paret, R.
- ترمذى، تحفة = عبدالرحمان المباركفورى، تحفة الأحمودى شرح جامع الترمذى، تحقيق عبدالرحمان محمد عثمان، افسست قاهره، ١٩٧٩.
- جرير، ديوان = م. الف. الصاوى، شرح ديوان جرير، دمشق - بيروت، ١٣٥٣ هـ / ١٩٣٤.
- حسن بن ثابت، ديوان، تحقيق وليد عرفات، لندن، ١٩٧١.
- حلبى، على بن برهان الدين، السيرة الحلبية، قاهره، ١٣٢٠ هـ / ١٩٠٢، افسست بيروت، بى تا.
- خازن، علاء الدين، لباب التأويل فى معانى التنزيل، قاهره، ١٣٨١ هـ / ١٩٦١.
- زركشى، بدرالدين، البرهان فى علوم القرآن، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ١٩٥٧.
- زمنخشري، الكشاف عن حقائق التنزيل، قاهره، ١٩٦٦.
- سزكين ← Sezgin, F.
- سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، قاهره، ١٩٥١.
- سيوطى، جلال الدين، الخصائص الكبرى، تحقيق محمد خليل هراس، قاهره، ١٩٦٧.
- سيوطى، جلال الدين، الدرّ المشور فى التفسير بالمأثور، قاهره، ١٣١٤ هـ / ١٨٦٩، افسست بيروت، بى تا.
- شاخت ← Schacht, J.
- شافعى، محمد بن ادريس، احكام القرآن، بيروت، ١٩٨٠.
- طبرانى، ابوالقاسم، المعجم الكبير، تحقيق حمدى عبدالمجيد السلفى، بى جا ١٩٨٠ - ١٩٨٥.
- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، ١٩٥٧.

طبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، بولاق، ١٣٢٣هـ / ١٩٠٥، افست بيروت، ١٩٧٢.

٣٣ فتح الباري = ابن حجر عسقلاني. فتح الباري شرح صحيح البخاري، بولاق، ١٣١٠هـ / ١٨٩٢، افست بيروت، بي تا.

فخر رازي، التفسير الكبير، قاهره، بي تا، افست تهران، بي تا.

فراء، يحيى بن زياد، معاني القرآن، تحقيق نجاتي، نجار و شلبي، افست بيروت، بي تا.

قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، قاهره، ١٩٦٧.

كنراد، لورنس ← Conrad, Lawrence I.

لين ← Lane, E.W.

مجاهد بن جبر، تفسير، تحقيق عبدالرحمان السورتى، اسلام آباد، بي تا.

مجمع الزوائد = الهيثمي، نور الدين، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، افست بيروت، ١٩٨٧.

مقاتل بن سليمان، تفسير القرآن، مخطوطات استانبول، كتابخانه سلطان احمد سوم، شماره ٧٤.

واحدى، على بن احمد، اسباب النزول، قاهره، ١٩٦٨.

واحدى، على بن احمد، الوسيط بين المقضى و البسيط، مخطوطات بخش شرق شناسى كتابخانه بريتانيا، شماره ٨٢٤٩.

وانزبرو ← Wansbrough, J.

ونسينك ← Wensinck, A.J.

ولج ← Welch, A.T.

Conrad, Lawrence I. "Seven and the tasbī", *JESHO*, 31 (1988).

Lane, E.W. *An Arabic English lexicon*, London, 1874, reprint New York, 1956.

Paret, R. *Der Koran, Kommentar und Konkordanz*, Stuttgart, 1971.

Schacht, J. *The origins of Muhammadan jurisprudence*, reprint Oxford, 1979.

Sezgin, F. *Geschichte des arabischen Schrifttums*, Leiden, 1967.

Wansborough, J. *Quranic studies*, Oxford, 1977.

Welch, A.T. "Qur'ān", *Encyclopaedia of Islam*, second edition, pp. 402, 424.

Wensinck, A.J. "Mathānī" *Encyclopaedia of Islam*, first edition.